



تکالیف خلاق درس ۳

پایہ چهارم

طراح: سنم نجفی

WWW.MAMPLUS.COM

جمله های زیر را بخوان و کلمه هایی که نادرست نوشته شده را پیدا کن و صحیح آن ها را بنویس.

چیزی نگذشت که کشتن چند تیگه شد و مسافران در میان اموج کرفتار شدند. حکیم هم به تخت پاره ای چسبید و دل به خدا سپرد تا چه پیش آید. خود را در ساحلی دور، تنها دید. حکیم فهمید که از بلای طوفان نجات یافته است و باید برای زند ماندن خود چاره‌ی بیاندیشد. حکیم چون به خاندن و نوشتمن، بسیار الاقه داشت روی ماسه‌های نرم کنار دریا می‌نوشت. مردی ماهی‌گیر از کار او تعجب کرد. امیر شهر از او پرسید: «تو مرد دانای هستی. چرا این سخنان را روی زمین می‌نویسید؟» امیر گفت: «ما به دانش و آگاهی تو نیاز داریم. حاضری به جوانان ما چیزی بیاموزی؟»

چند روز بعد حکیم سرکم تالیم جوانان شد و روز به روز بر شهرت و نیکنامی وی افزوده می‌شد. ماه‌ها گذشت. امیر به حکیم گفت: «چیزی هم به من بیاموز!» حکیم قلش را در جوهر زد و نوشت: «بیاموزید آنچه آموختن استه بدست آورید آنچه ماندی است.»

مردی یک گندم بر پشت گذاشته بود و به
می برد. الاغ را به درختی بست و به رفت. وقتی بیرون
آمد، الاغش نبود. در که به الاغ می گشت، چشیش به
پسری از او پرسید: «الاغ مرا ندیدی؟» پسر پرسید: «همان که چشم
کور بود؟، پای راستش و بار گندم می برد؟» مرد
شد و گفت: «..... درست است. آن را کجا دیدی؟» پسر جواب داد من
الاغی ندیدم. مرد شد و پسر را پیش برد. حاکم گفت: «پسر
جان! اگر تو الاغ را، نشانی هایش را دادی؟» پسر گفت:
«من خوب نگاه کردم و به آن چه دیدم، کسی سر راهم
..... الاغی را دیدم که جای پای راستش کمتر از جای پای چیش
افتاده بود. فرمیدم پای راست که از این جا گذشته بوده
است. سمت راست جاده شده بود. از این جا فرمیدم که
الاغ سمت چپ را به همین دلیل زدم چشم
چیش کور بوده است. از دانه های گندمی هم که روی زمین ریخته بود، فرمیدم بارش
گندم است.» حاکم به و پسر گفت و مرد
از او خواست.



بازوچه به نشانه‌های داده شده، کلمه‌هایی از درس «راز نشانه‌ها»، پیدا کن و بنویس. (تکراری نباشند)

ف ف

خ خ

ه ه ه

ح ح

ع ع ع ع

ل ل

گ گ

ط